

نخبه البیان

در

وجوه تشبیه ، استعارات و محسنات بدیعیه

اثر حامه

تمام احکام و المجتهدین

علامه محقق

(محمد مهدی ابن ابی ذر فراقی متوفی ۱۲۰۹)

با فهرست آثار علمی مؤلف

باهتمام : حسن فراقی

چاپ اول

سال ۱۳۳۵

میدان مخبرالدوله
خیابان ناصر خسرو

کتابفروشی ابن سینا
کتابفروشی خیام

جای فروش تهران :

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
(سعدی)

درود فراوان



برروان پاك شهيد راه حق و آزادی .
مهمين برادر دانشمند و بزرگوارم (آقا علی)
گرامی فرزند برومند خاندان (نراقی) باد .
که آئين آزادی و روش فداکاری را برگزید .
بادل آگاه و پرمهری بیاری دینوایان شتافت .
زبان گویا و کلام توانایش بی پروا بمبارزه
باتبه کاران پرداخت .
و تاپای جان از جنبش و کوشش دریغ نداشت .
راد مردیکه :

زندگی با بندگی و درماندگی از فرومایگان را ننگین و خوار می شمرد .
و خاموشی در برابر بدکاری و پلیدی ها را گناهی بزرگ می پنداشت .
دلیرانه در پای هدف مقدس خود سر نهاد .
و مردانه در کام مرگ فرو رفت تا کاخ ستمکاری را واژگون سازد .
او بعشق آرمانهای نیکی که از نیای بزرگ و پدران پاکدل در روان و تن داشت
پروانه وار بسوخت .
و سرانجام با خون تابناک خود شعله بیداد کانون خونخواری را خاموش ساخت .

نخبه البیان

در

وجوه تشبیه ، استعارات و محسنات بدیعیه

اثر خامه

تمام احکام و المجتهدین

علامه محقق

(محمد مهدی ابن ابی ذر نراقی متوفی ۱۲۰۹)

با فهرست آثار علمی مؤلف

باهتمام : حسن نراقی

چاپ اول

سال ۱۳۳۵

میدان مخبرالدوله
خیابان ناصر خسرو

کتابفروشی ابن سینا
کتابفروشی خیام

جای فروش تهران :

فرید عصر و یگانه دهر

مولانا محمد مهدی ابن ابی ذر النراقی

«حکیمی که رأی قویمش شریعت را بمثابه هیولی است . علمیمی که نظر صائب»
«او در جمیع احوال بر علت اولی است فقیهی که فقهاء عصر بفضل و تقدم او معتز فند .»
«دانشمندی که ارباب یقین از بحر دانش او مغترف تحریری که تحریر افادات او»
«مستفیدان آزاد را بنده ساخته و (جامع افکار) او نقد محصل افکار علمای عالمقدار»
«را در بوته اعتبار گذاخته . فیلسوفی که روان افلاطون و ارسطو بوجود او مباهات»
«کنند و زبان حال ابوعلی شکر مساعی جمیله او گوید . فیلسوف بحق و حکیم»

۱- تاریخ گلشن مراد - نسخه خطی شماره (۴۳۳) کتابخانه ملی ملک - تألیف ابوالحسن المستوفی الغفاری فرزند میرزا معزالدین محمد غفاری یکی از نویسندگان نامی و مستوفی و وقایع نگار دربار پادشاهان زندیه است .

کتاب گلشن مراد را که بنام علی مرادخان زند تألیف نموده از منابع معتبر تاریخی قرن دوازدهم هجری شمرده میشود (مقدمه و حواشی فاضلانه آقای مدرس رضوی بر کتاب (بجمل التواریخ زندیه) و نیز تحقیقات آقای دکتر هدایتی استاد دانشگاه تهران در صفحه ۴۶-۵۰ جلد اول کتاب (تاریخ زندیه) معرف ارزش تاریخی گلشن مراد میباشد) .

مورخ نامبرده علاوه بر علم و ادب و قدرت در نظم و نثر هنر متدی زبردست و نقاشی ماهر بوده . آثار هنری و تابلوهای گرانبهای وی که در نمایشگاه آثار هنری ایران در پاریس از شاهکارهای نقاشی آن عصر شناخته شده هم اکنون در کلکسیون خانوادگی آقای حسنعلی غفاری (معاون الدوله) موجود است و دارای این تصاویر میباشد (جهانشاه قراقوینلو - شاه صفی صفوی - کریمخان زند قاضی عبدالمطلب غفاری در حال عزیمت برای شورای دشت مغان - میرزا معزالدین محمد غفاری حاکم کاشان بلباس درباری زندیه) .

برای شناسائی مقام هنرمندی و ارزش کارهای وی که نخستین نقاش نامی خاندان غفاریست به صفحه (۷۴) الی ۷۷ کاتالک فرانسه راجع به (آثار تاریخی و هنری ایران در نمایشگاه موزه

چرنوسکی پاریس) . Musée cernuschi - IARN

و خلاصه گزارش فارسی آن نمایشگاه بقلم آقای محمد تقی مصطفوی رئیس دانشمند اداره کمال باستان شناسی در شماره (۶) شهریور ۱۳۲۷ مجله اطلاعات ماهانه مراجعه شود .

(توضیح : ابوالحسن غفاری مورخ نامبرده عموی (ابوالحسن غفاری ثانی نقاشباشی ملقب به صنیع الملک) بوده که او هم عم (کمال الملک هنرمند شهیر شرق) است .

ج

«مطلق جامع المعقول و المنقول . حاوی الفروع و الاصول . المولی الاعظم و الحبر»
 «الاعلم مظهر الحقایق مبدع الدقایق . استاد البشر . اعلم اهل البدو و الحضر . متمم»
 «علوم الاوائل و الاواخر . کاشف مشکلات المسائل بالمائر : قدوة الحکما و افضل»
 «العلماء سلطان المحققین و برهان المدققین . ينبوع العلم مقنن الرسوم مدالله»
 «ظلال افادته علی رؤس العباد متع الله المستفیدین بطول بقائه بمحمد و آله . آنجناب»
 «در جمیع علوم ماهر و مبین دقایق افکار اوایل و اواخر بلکه خود مکمل علومند (۱)»

مصرع

«جای آنستکه خلاق علومش خوانند .»

«اصل آنجناب از قصبه نراق است که در سالف زمان از توابع دارالمؤمنین»
 «قم بوده و حال از توابع کاشان است . در اوایل حال از نراق بکاشان آمده به تحصیل»
 «مقدمات مشغول بوده بعد از آنکه از تحصیل فنون ادبیة فراغال او را حاصل»
 «شده روانه اصفهان شدند در اصفهان آنجناب را ترقی معقولی در جمیع علوم از فقه»
 «و حدیث و تفسیر کلام الله مجید و اصول فقه و حکمت از شفا و اشارات و متعلقات»
 «آنها و علم ریاضی بجمیع اقسامه از هیئت و نجوم و استخراج تقویم و محسبی و حساب»
 «و همچنین علم طب و علم کلام و سایر علومى که موقوف علیه اجتهاد است حاصل»
 «شده بکاشان معاودت و مدتی در کاشان با فاده مشغول و مدتی بامامت جمعه و جماعت»
 «قیام و بارشاد خلائق از خاص و عام مساعی تمام نمودند بعد از مدتی بشوق زیارت»
 «عتبات عالیات و عتبه بوسیروضات عرش درجات روانه عراق عرب و در آنجا نیز مدتی»
 «معتدبه توقف نموده و از فضایل آنحدود مثل جناب مغفرت ماب علامه زمان شیخ»
 «یوسف بحرانی و عالیجناب مقدس القاب آقا محمد باقر بهبهانی و حضرت مغفرت انتساب»
 «علامه العلمائی شیخ محمد مهدی فتونی رحمهم الله تعالی استفاده حدیث میفرموده از»
 «هر يك اجازه حدیث در نشر احکام شریعت حاصل نمودند بعد از آن باز بکاشان»

۱- بعضی از اوصاف متن نظیر القاب و عناوینی است که مولانا غیاث الدین جمشید کاشانی در مقدمه زیج خاقانی و قاضی نورالله مؤلف مجالس المؤمنین در مدح و تجلیل خواجه نصیرالدین طوسی آورده و حکما و دانشمندان بزرگ را بدانها ستوده اند .

« معاودت فرموده متوجه تدریس و نشر علوم و تصنیف میباشند و چند سفر دیگر از »
 « برای آنجناب اتفاق افتاده از مشرف شدن بمکه معظمه و زیارت عتباب عالیات »
 « و زیارت روضه مقدسه علی ابن موسی الرضا علیه التحیه والثناء مجملا در اکثر علوم »
 « متداوله تصنیف دارند آنچه تا بحال بنظر مسود اوراق رسیده یا از لفظ مبارک »
 « خودشان شنیده یا از تلامذه آنجناب استماع شده اینستکه مذکور میشود »
 (چون فهرست مؤلفات در صفحه مخصوصی درج گردیده لذا از ذکر آن صرفنظر شد)
 « تا بحال تحریر که سنه مبارکه بهزار و دویست و شش رسیده در قید حیات »
 « و بارشاد خالایق مشغول میباشد متع الله المسلمین بطول بقائه بمحمد والله الاخیار »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والآ بقول الاحقر مهدي بن ابي ذر هذ

كلمات وجيز في الحكمة الالهية التي من اخذها

نال الفوز الاعظم وصار من حزب الله المعظم

الأولى في الوجود والمهية لـ المهية من

حيث هي كلية اعتبارية وتحققها بالوجود

هو عام اعتباري وخاص يلزم تحققه بذاته ^{غيب}

والله

X

بقلم یکی از اعلام قرن حاضر (۱)

العارج اعلى المراقى

الحاج الملامهدى بن ابى ذر بن الحاج محمد القهى النراقى

« كان عالماً عيلاً مآ محققاً مدققاً استاد الكلّ فى الكلّ جامعاً لجميع العلوم العقلية ماهر آحادقاً فى العلوم الشرعية كاشفاً عن اسرار دقائق لم يطلع عليها من قبله مبيناً لقواعد حقايق لم يوسسها سواه فلو قال قائل انه بحر العلوم على الحقيقة لما كان فى هذا القول مهجوراً بل تكلم بالحقيقة و لو قال قائل انه العلامة لما اسحق الملامة و لقبه بعض الافاضل بخاتم الحكماء والمجتهدين وهو فى محله وقد تلمذ فى الرياضيات والحكمة على الملا اسمعيل الخاجوئى فى الاصفهان ثلثين سنة وفى الشرعيات على الوحيد البهبهانى مدة مديده قال ولده على مارأيته بخطه و كان عمدة تحصيله فى اصفهان عند مشايخه الكرام ملا اسمعيل الخاجوئى والحاج شيخ محمد ومولانا مهدي الهرندى وميرزا نصير وقرء شطراً من الحديث عند الشيخ الاجل الشيخ يوسف اى صاحب حدائق وهو من مشايخه قراءة واجازة وكذا آقا محمد باقر البهبهانى انتهى وحكايات مشقته فى التحصيل وتحمله للفقر والفاقة وصبره على نوائب الدهر والحوادث الجمة معروفة و رياضاته و عباداته مشهورة حتى ان بعض الصوفية ادعى انه من مشايخ السلسلة نروباً لعقيدته الفاسدة كلاً انه كان رئيس الحكماء الالهيين و اعلم الفقهاء والمجتهدين واصل الزهاد و قدوة العابدين ولعمري انه كان ناصر اللملة والدين بل آية من آيات الله داعياً الى الحق المبين ومن مصنفاته (۲)

وقدرأيت فهرست هذه الكتب بخط ولده الانى ذكره وصاحب الجواهر يعبر عن هذا التحرير الماهر بالفاضل النراقى وكان وفاته فى الف و مائتين وتسع و رأيت بخط ولده الفاضل النراقى ره ان عمره الشريف كان ستين سنة تقريباً و انه دفن فى النجف فى الايوان الصغير الذى يلي الخلف وله شبك الى الرواق .

-
- (۱) مؤلف كتاب لباب الالباب فى القاب الاطياب (نسخه خطى) حبيب الله بن على مدد شريف كاشانى يكي از علمای نامی سده چهارده هجری ایران که صاحب تألیفات متعدد میباشد و بسال ۱۳۴۰ هجری و سن ۸۷ سالگی در زادگاه خود کاشان در گذشته است (برای شرح احوال و تصنیفات وی به صفحه ۲۴۹ شماره مسلسل ۲۴ لغت نامه دهخدا و صفحه ۳۳۷ جلد سوم از کتاب ریحانة الادب رجوع شود) .
- (۲) مترجم دانشمند با ذکر فهرست مصنفات علامه نراقى اشاره به بعض از آن آثار که شخصاً هم ملاحظه نموده مينمايد .

ای ز وجود تو وجود همه پرتوی از بود تو بود همه
جنبشی از بحر وجودت سپهر پرتوی از عکس رخت ماه و مهر (۱)

علامه نراقی در نیمه دوم قرن دوازدهم هجری با عصر پریشانی و آشفتگی
محمد مهدی ابن اوضاع عمومی و بحران و فتور علمی در صحنه تاریخ ایران
ابی ذر نمودار میگردد.

تهاجم ناگهانی افغان و تاخت و تازهای قبائل بیابانگرد که مظاهر تمدن و فرهنگ
باشکوه کشور کهنسالی را واکون ساخته بود در سایه شمشیر قهرمانانی چون نادرشاه
و کریم خان زند درهم شکست و فرو می نشست ولی آثار ناهنجار آن از ویرانی و ناتوانی
خمودگی و ناامیدی. نابودی و خاموشی کانونهای دانش و هنر دردهای درونی و
گرفتاریهای بیشمار پدید آورده بود که برای درمان آنها فکر و اندیشه دانشوران
و کار و کوشش هنرمندان تأثیر بیشتری داشت تا زور بازوی دلیران. در حالیکه
محیط مناسب و سرپرست و مربی شایسته یا بهاء و ارزشی هم برای حکماء و خردمندان
باقی نمانده بود و بگفته آذر بیکدلی صاحب تذکره آتشکده (متوفی ۱۱۹۵ هجری)
« تفریق بال و اختلال احوال بحدیست که کسی را حال خواندن شعر نیست تا بگفتن
چه رسد ۲ »

در آن حال و هنگام علامه نراقی چون ستاره فروزانی در آسمان علم و ادب
جلوه گر شد. اشعه تابان نبوغ و قریحه فیاض وی پر توافکن جامعه خاموش فضل و
فرهنگ گردید، و با فروغ دانش و بینش محافل پراکنده علمی را رونق و روشنائی
بخشود.

عالمی جامع و ذوقنون. مجتهدی اصولی و حکیم. مفسری ادیب و اخلاقی.
محقق فیلسوف و عارف. مهندسی منجم و اخترشناس نویسنده و مصنفی کثیرالتصنیف
که بدون داشتن اسباب مادی و وسائل موروئی فقط با کار و کوشش خود از نشیب

(۱) از رشحات خاطر علامه نراقی در ستایش آفریدگار (صفحه ۴۶ معراج السعاده نراقی دوم
چاپ کراوری اسلامیه).

(۲) صفحه ۱۵۸ جلد چهارم تاریخ ادبیات برون ترجمه رشید یاسمی.

ح

و فرازهای سختی گذشت تا سرآمد دانشمندان عصر گردید و در نزد آشنایان مراتب فضیلت به خاتم الحکماء و المجتهدین موسوم گشت^۱ در سایه استعداد سرشار و همت بلند با فهم اشراقی و ذهن کشف و موشکافی مشکلات علوم و مسائل لاینحل فنون را گشود و بحدی در کسب فضائل کوشید و با ذره بین دانائی و بینائی بمطالعه رازهای جهان آفرینش پرداخت^۲ و بوارستگی و زهد و پرهیزکاری گرائید تا آنکه بر هر روان عالم حقایق پیوست.

با آنکه ستاره زود گذر عمرش در حدود شصت سالگی افول نمود (و این مرحله برای بزرگان و مشاهیر علم و ادب آغاز دوره کمال و نام آوریست) مع هذا آثار جاویدانی در کلیه علوم متداوله از عقلی و نقلی. فلسفه و ریاضیات بیادگار گذارد بوضعی که هر يك از آن تألیفات در نوع خود بی مانند بودند.

تصنیفات و آثار علمی

در فقه استدلالی - کتابهای (لوامع الاحکام) و (معتمد الشیعه) و کتب متعدد وی در اصول فقه تاجائیکه دسترس محققین بزرگ این علوم (مانند صاحب جواهر الکلام و مستند الشیعه) بوده مورد استناد و استفاده آنها قرار گرفته^(۳) در اصول و فروع حکمت الهی و تحقیقات فلسفی برای اظهار عقاید و اثبات نظریه خود در قبال حکمای گذشته کتابهای مبسوطی نگاشته چون شرح برشفای شیخ الرئیس^(۴) و جامع الافکار^(۵)

- (۱) صفحه ۱۸۶ جلد چهارم ریحانة الادب (شماره ۳۳۰ شرح حال نراقی).
- (۲) برای شناسائی مقام علمی وی، صفحه دوم کتاب شرح برشفای شیخ بقلم علامه مؤلف ملاحظه شود.
- (۳) یگانه کتاب فقه علامه نراقی که بچاپ رسیده رساله (انیس التجار) در احکام تجارت به فارسی است که تألیف آن در سال ۱۱۸۰ هجری پایان یافته. این کتاب مورد نظر و توجه خاص و عام گشته چندین دفعه با حواشی و تعلیقات علمای بزرگ وقت و مراجع تقلید: آقا سید کاظم طباطبائی یزدی، سید اسمعیل صدر و حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی تجدید چاپ شده و هم مورد استفاده و استناد دانشمندان دیگر قرار گرفته مانند کتاب (ذخیره الابرار یا منتخب انیس التجار) تألیف محدث قمی.
- (۴) از کتاب (شرح برشفا) سوای همین نسخه اصل بخط مصنف که مورد استفاده میباشد تا کنون نسخه دیگری دیده و شنیده نشده بر گهای اول و دوم آن کتاب در پایان فهرست گراور شده.
- (۵) به صفحه (۲۱۹) بخش یکم جلد سوم (فهرست کتابخانه اهدائی آقای مشکوة بدانشگاه تهران) بقلم نویسنده دانشمند آقای محمد تقی دانش پژوه و صفحه (۴۱ الجزء الخامس - الذریعه الی تصانیف الشیعه) ذیل عنوان (جامع الافکار و ناقد الانظار) رجوع شود.

و جلدین لمعات عرشیہ و انیس الحکماء و قرۃ العیون و نیز کتابهای مختصر و جامع درسی مثل لمعه الهیه و کلمات و جیزه^(۱) که هر یک با اسلوب عالی و طرز خاصی ممتاز و منحصر و موجب شگفت دانشمندان است .

بالاخره در علوم ریاضیات از هندسه و مثلثات و هیئت و فلک شناسی و احکام نجوم تألیفات متعددی پرداخته که پس از خواجه نصیرالدین طوسی و غیاث الدین جمشید کاشانی (که در پناه پادشاهان وقت همه نوع وسائل علمی و عملی برای آنها فراهم بوده) کمتر مصنفی چنین آثار متنوع و گرانبھائی باقی گذارده است (۲)

یکی از آثار معروف او که بدست دانشمندان رسیده و بوسیله این کتاب از دریای فضل و دانش تبّخر و حسن سلیقه . نیروی تحقیق و نکارش . لطف بیان و تأثیر کلام آن فیلسوف محقق بهره مند و متأثر گردیده اند کتاب (جامع السعادات) است که باتفاق علماء جامع ترین کتاب در علم اخلاق شناخته شده و بسیاری از دانشمندان باستاند و اقتباس و نقل و ترجمه و تلخیص آن پرداخته اند (۳)

(۱) کلمات و جیزه بخط زیبای مصنف برای چاپ گراوری عکس برداری و آماده شده بصفحه اول آن کتاب و صفحه اول لمعه الهیه در ضمن مقدمه مراجعه گردد .

(۲) دانشمند معاصر آقا سید محمد مشکوة در متن و حاشیه صفحه (اخ) و (اد) مقدمه بر کتاب درة التاج از کتاب (توضیح الاشکال) تألیف علامه نراقی که اصول هندسه اقلیدس را بفارسی نگاشته است نام برده و یاد مینماید .

(۳) از جمله منابعی که به تجزیه و تحلیل مباحث کتاب جامع السعادات پرداخته اند :
 ۱ - مقدمه فاضلانه و مفصل بر جامع السعادات چاپ اول و دوم نجف بقلم (الفاضل السید محمد الکلانتری) و (الشیخ محمد رضا المظفر) .

۲ - الجزء الخامس - الذریعة الی تصانیف الشیعه - صفحه (۵۸) .

۳ - سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین بقلم استاد دانشمند آقای دکتر صدیق اعلم وزیر اسبق فرهنگ صفحه (۵۶۹) .

اسم الله الرحمن الرحيم

بعد تقدير واحب الوجود وتحميد

واداء واحب شكر وتحميد والصلوة على

المصطفين من عبيد خصوصا علي نبينا وعترته

المؤتدين تاييد بقول الاقر محمد بن

ابي هذا لمعة الهبة في الحكمة المتعالية

ودتها في فصاحة اللفظ وعلو المعنى على وجه

ستر الناظر وسفور الخاطر وتوق الارواح الى عالم

الانوار

علامه نراقی اول در دوران زندگی بواسطه دلبستگی بمطالعه و تفکر، سرگرمی به بحث و تحقیق و تألیف و در اثر بزرگی آثار و مصنفات سرگذشت
نفس و پارسائی واعراض از شهرت و خودفروشی در اندیشه نوشتن شرح حال و فهرست آثار یا انتشار و توزیع آنها نبود. مؤلفات خود را هم با کتابخانه بزرگ و نفیسی که داشت مانند سایر متروکاتش وقف نمود. پس از درگذشت وی (بسال ۱۲۰۹ هجری) بر اثر عواملی چند آن مصنفات گرانمایه پراکنده و بدست فراموشی سپرده شد.

با وجود دانشمندان بزرگ و نامداری که از این خاندان برخاستند جز کتابی چند در فقه و اصول و اخبار و اخلاق که مطلوب آن زمان بود و نامبردار گشت سایر تألیفات وی مخصوصاً آنچه در علوم عقلی و ریاضی بود همچنان متروک و در کنج کتابخانه ها ناشناس ماند و از مورخانه هم که بزرگترین دشمن کتابخانه های قدیمی کاشان بود زیان فراوانی دید.

نویسندگان کتب رجال و مؤلفین تراجم احوال نیز حتی بفهرست جامعی از آن مؤلفات دسترس نیافتند و در شرح احوالات وی فقط چند رساله که در اوان تحصیل و دوران شباب نگاشته و همان ایام دست بدست رفته بود ذکر نمودند (۱) اکنون با گذشت زمان و ناروایی های گوناگون که بسیاری از آن آثار گرانبها ناقص و یا تلف گردیده پس از کوشش زیاد باز از توجه روان تابناک آن حکیم ربانی تابحال مجموعه دارای چندین نسخه اصل و یادداشتهای سودمندی از پاره نسخ دیگر گردآوری شده که امید است پس از تکمیل و بدست آوردن اطلاعات لازمه از سایر نسخه های پراکنده آماده برای چاپ و شایان عرضه داشتن نزد خداوندان خرد و دانش گردد. و اینک از دانشمندی که نسخ خطی این فهرست را در اختیار دارند تقاضای همراهی و راهنمایی برای کسب اطلاع دارم که با ذکر مشخصات و دارنده هر نسخه در فهرست تفصیلی ضبط و درج گردد.

(۱) مؤلف کتاب تاریخ کاشان (یا مرآت قاسان) — که در سال ۱۲۸۸ هجری نوشته شده و اخیراً بکوشش نویسنده دانشمند آقای ایرج افشار بچاپ رسیده (نسبة فهرست جامعی از مؤلفات علامه نراقی را در صفحه ۲۰۱) آن کتاب ضبط نموده است.

فهرست جامع و تفصیلی

در همین حال هم کثرت مصنفات و بخصوص تعدد کتب مفصل و مبسوط بحدیست که چاپ کردن همگی میسر نیست و چون بعضی از نسخه ها منحصر بفرد و بیم آن میرفت که مانند برخی دیگر نابود شود لذا وسائل تنظیم فهرست جامع و تفصیلی با تشریک مساعی دانشمندان و دارندگان نسخه های دیگر خطی تهیه شده بطرزى که علاوه بر موضوع و اصول مباحث هر کتاب حاکی مشخصات و محل و معرف دارنده نسخه های مختلف باشد و ضمناً تاریخ زندگانی . عصر مؤلف . اساتید و مشایخ اجازه . دانشمندان و اعلامی را هم که از اعقاب و خاندان نراقی برخاسته و در اجتماع و فرهنگ ایران مؤثر بوده اند منعکس گرداند تا شخصیت ممتاز نبوغ علمی . اخلاق ملکوتی . وسعت بیکران دانش . عمق فکر و بینش و نیروی تحقیق و نکارش آن فیلسوف مجتهد و متفکر بزرگ قرون اخیر ایران و عالم اسلام آشکارگشته و آثار علمی او را تابنده و مخلص گرداند .

نسخة الیمان

علاوه بر نسخه ناتمامی از این رساله که داشتم نسخه دیگری جزء مجموعه شماره (۱۷۲۷) کتابخانه ملی ملک موجود است که تاریخ کتابت آن ۱۲۰۶ هجری ولی خالی از اشتباه و افتاده از قلم کاتب نمی باشد و دو نسخه دیگر در کتابخانه شخصی استاد دانشمند آقا سید جلال الدین محدث ارموی ملاحظه شد که باقتضای شیوه دانش پروری در اختیار ناشر گذاردند تا از مقابله نسخ نامبرده این نسخه آماده گردید .

سپس جناب آقا سید خلیل الله فقیه مجتهد کاشانی که از اجله دانشمندان بشمار میروند مجدداً آنرا مطالعه و مراجعه فرمودند با اینحال چون نسخه اصل در دست نبوده تا مقابله گردد از خوانندگان گرامی تقاضا دارد چنانچه بسهو و خطائی برخورد نمودند با بخشش و بلند نظری تصحیح فرمایند .

تهران - حسن نراقی

دی ماه ۱۳۳۵

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الواجب المغال وطم الحق و
واهب الكمال والصلوق على نبينا مبين
الحرام والحلال وعلى له وعنته خبير
وال يقول الاحقر محمد بن ابي ذر
هذا ما اردت تحريم الاحكام ونقد
مسائل الحلال والحرام مع ما خففها من
ايه قرآنية وامارة فوقانية او نصوص
العقود واجماع الفرقة اذ لا الذ عقلية
قاطعة ولما رة اصولية ظاهرة بتعبير
يشوق الطالب ويقرب باوجع لفظي
المطالب وسميته بمعتمد الشيعة في
احكام الشريعة ومقتبة على كتب دوات ابواب

٢٠

برك اول ودوم (معتمد الشيعة) نسخة اصل بخط مصنف .

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

يا من لا يرحم المشاء الامين حمده ولا يطلب النجاة الا من فيمن
 وجوده في كتابه اشارات الى حقائق الملك والملاوت وفي خطابه
 تنبيهات على كيفية الوصول الى قدس الجحوت نسلك سبيل
 ما يحجب عنا جلاله ونحيل بالابصار احكامه اهدنا الى طريقك
 القويم وارشدنا الى صراطك المستقيم ووفقنا للتقوى عن قسوتها
 عالم الملاهي وارزاقها من الاشياء كما هي او ضل على سبيلها
 وامناء امرتك ونصيتك خصوصاً على ما جنت به داس الوعود
 ووصلت به بين قوسي التزبد والصعود وعلى اله خزنة العلم
 والتزبد وحمة التفسير النادر بل وبعد **بسم الله الرحمن الرحيم**
 ربه الباقى هدى الى هذا الزمان ان ظهر التفسير النفس منه وشرز الدخار الكتاب
 او التفسير بغير علمه والمعاني والاحاطة بحقائق الاشياء من الاول والروايات
 وافضلها لمسلم الحديث من اول السلا وصفت جلاله والخصائص من انوار النور
 جلاله وهو الحكيم المتعالي الذي شرعنا لكل دار ولا قطع عليها الا وجه بعد وجه
 والادلة من الحكيم وان ههنا في تصديقنا والاعود منهم وان لم يبق وان
 سندبها وترونها الا ان الشيخ الرئيس ابا علي بن سينا قد عرفه سبحانه في
 الحق والقدوس وفاق عليهم في الصنيع واليقين ونسب فيها من غير كنه المشهور

فلهذا من ظاهراً من انفسنا الى الامكان من هذا من انفسنا

صفحة ١ وجه (الشرح على الشفا) نسخة اصل بخط مصنف .

مصنفات علامه نراقی

نسخ خطی

آ. فقه و اصول فقه

- ۱ - لوامع الاحکام (فقه استدلالی مبسوط)
- ۲ - المعتمد (فقه استدلالی باختصار)
- ۳ - تحفة الرضویه (احکام فقه فارسی)
- ۴ - صلوة الجمعة
- ۵ - انیس الحجاج (احکام حج)
- ۶ - انیس المجتهدین (اصول فقه)
- ۷ - جامعة الاصول
- ۸ - رسالة الاجماع (اصول فقه)

ب. حکمت و فلسفه و کلام

- ۹ - الشرح علی الشفا (شرح بر تمامی متن الهیات شفا)
- ۱۰ - لمعات عرشیه دو جلد (در اصول وفروع حکمت الهی)
- ۱۱ - لمعة آلهیه فی الحکمة المتعالیه
- ۱۲ - کلمات وجیزه
- ۱۳ - جامع الافکار (در اثبات صانع مفصل)
- ۱۴ - انیس الحکماء
- ۱۵ - قرۃ العیون (در مامیت و وجود با بیان

عفا ید حکما و مکتبهای مختلف فلسفی)

ج. ریاضیات و هیئت و نجوم

- ۱۶ - توضیح الاشکال (اصول هندسه فارسی)
- ۱۷ - تحریر اکرثا و ذوسیوس (مثلثات)
- ۱۸ - رساله در علم عقود انکشتان (فارسی)
- ۱۹ - محصل الهیة (در کلیات علم هیئت)
- ۲۰ - المستقصی (در علم هیئت)
- ۲۱ - معراج السماء (در علم نجوم)

د. گوناگون

- ۲۲ - شهاب الثاقب (رد بر ادیان باطله)
- ۲۳ - دیوان اشعار

کتابهایی که مکرر بچاپ رسیده

- ۱ - جامع السعادات
- ۲ - مشکلات العلوم
- ۳ - انیس التجار
- ۴ - انیس الموحدین
- ۵ - تجرید الاصول
- ۶ - محرق القلوب
- ۷ - نخبة البیان

علاوه بر کتابهای مفصله تحریرات و تحقیقات بسیاری از قبیل پاسخ بسئالات وفوائد ومقالات گوناگون و حواشی و تعلیقات بر کتب فقه و اصول و حکمت و تفسیر و منطق و ریاضیات و غیره هم نگاشته بنوعی که غالب آنها خود رساله مستقلی میباشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیاس بی قیاس سزاوار آفریدگار نیست جلّ شأنه که السنه بلغای عالم را مطالع انوار
 نجوم محامد سنیه خود ساخت وافئده عرفای بنی آدم را بجواهر بدایع اسرار فنون
 معارف علیّه خود آراست. هر ذره از ذرات کائنات بر اقرار الوهیتش فصلی است ناطق و
 هر فردی از افراد موجودات بر ربوبیتش گواهی است صادق. ذاتش از تحدید و تمثیل
 مبرا و صفاتش از تشبیه و تخیل معرا. فَسَبْحَانَهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ عَلَى كُلِّ
 شَيْءٍ قَدِيرٌ وصلوات بی غایت و تحیات بی نهایت بر پیغمبری که شمس ایوان رسالت
 و مرکز دایره جالات و قطب فلک شرافت است و بر عترت اخیارش که اساطین بناء اسلام
 و هداة دارالسلام اند خصوصاً بروصی و ابن عمّ او که خطیب منبر سلونی و وارث مرتبه
 هارونی است صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین.

اما بعد چنین گوید آرزو مند فیوضات خدای باقی مهدی ابن ابی ذر التّرافی ادر که
 اللَّهُ إِذَا بَلَغَ رُوحَهُ إِلَى التَّرَاقِيهِ که چون جمعی از اخوان صفا و خلان وفا حصّهم الله
 بجزیل العطا در نزد حقیر بمباحثه تفسیر کلام الله المجید اشتغال داشتند و اکثر مباحث
 این علم شریف احتیاجی تمام بمعرفت وجوه تشبیه و استعارات که اهمّ و ادقّ مباحث
 علم بیان است داشت لهذا از این بی بضاعت خواهش نمودند که از جهت ایشان رساله جمع
 نماید که مشتمل باشد بر وجوه تشبیه و استعارات بنحوی که زبده و خلاصه باشد از
 آنچه قوم ذکر کرده اند. بناء علی ذلك این بی بضاعت با عدم استطاعت اجابۀ
 لِمَا مَوَّلَهُمْ وَاِنْجَاهًا لِمَسْئُولِهِمْ این رساله را تألیف نمود و آنرا مسمّی به نخبه البیان
 نمود امید که نفع آن بکافّه طالبین عاید شود و این رساله مرتب است بر یک مقدمه
 و چهار فصل و خاتمه.

مقدمه - در تعریف هر یک از تشبیه و استعاره و مجاز مرسل و کنایه و فرق میان آنها

اما فصول

فصل اول - در بیان بعضی از اقسام تشبیه و بیان هریک .

فصل دوم - در بیان اقسام مجاز مرسل .

فصل سوم - در بیان اقسام کنایه .

فصل چهارم - در بیان اقسام استعاره و تفسیر هریک .

خاتمه - در ذکر بعضی از محسنات بدیعیه است .

اما مقدمه

در تعریف و تفریق

بدانکه تشبیه در لغت عبارت است از آنچه دلالت کند بر مشارکت امری با امری دیگر در معنی از معانی و امر اول را مشبّه و امر ثانی را مشبّه به و آن معانی را وجه شبه مینامند و در اصطلاح علماء بیان مشارکت مذکور است بنحویکه وجه استعاره نباشد و استعاره عبارت است از استعار (استعمال) اسم مشبّه به در مشبّه از جهت مبالغه در تشبیه و متکلم را مستعیر خوانند و معنی مشبه را مستعار له گویند و مشبه به را مستعار منه و لفظ مشبه را مستعار گویند و آنچه قصد شده است که مشبه و مشبه به در آن مشترك باشند آنرا جامع مینامند همچنانکه در تشبیه آنرا وجه شبه مینامند مثلاً در مثال انشبت المنیة اظفارها که استعاره مکنیه است با تخیل تشبیه کرده ایم مرگ را بسبع پس حقیقت سبع یعنی ماصدق آن که مشبه به است مستعار له است و لفظ سبع مستعار است باعتبار آنکه لفظ بمنزله لباسی است که از مشبه به عاریه شده است از برای مشبه و هلاك کردن که مشترك است میان منیة و سبع جامع است و حقیقت فرق میان تشبیه و استعاره آنستکه در استعاره باید مطلقاً اشعاری به تشبیه نشود یعنی باید کلام بنحوی باشد که هر گاه مستعار له که مشبه است ذکر شود ممکن باشد که از آن هریک از منقول عنه و منقول الیه اراده شود اگر دلالت حالیه یا فحوای کلام نمیبود که مقصود احدهما است و ممکن نباشد که کدام را حمل نمود بر اینکه غرض اثبات تشبیه مشبه به است از برای مشبه مثلاً در مثال مذکور مطلقاً دلالتی نیست بر اینکه مقصود اثبات شباهتی است از مشبه به که سبع است از برای مشبه

که منیه است بلکه کلام از این دخالت خالی است و اگر قرینه نمی بود می توانست که از منیه هر يك از معنی مرگ كه منقول الیه است و معنی سبع را که منقول عنه است اراده نمود لکن بسبب قرینه اراده احدهما معین است و بیان اثبات شباهتی مطلقا مفهوم نمیشود و همچنین است حکم هر گاه مستعارله مطلقا ذکر نشود بلکه مستعارمنه مذکور شود بخلاف تشبیه که باید از آن اثبات شباهت مذکوره مفهوم شود یا بر سبیل تصریح هم چنانکه هر گاه ادات تشبیه که کاف و کان و مثل و نحو و آنچه امثال اینها است مذکور باشد مثل زید کالاسد یا کالاسد بحذف زید باعتبار دلالت قرینه بران و در تشبیه بودن این قسم خلافی نیست یا بر سبیل اشعار و تلویح و این در صورتیست که ادات تشبیه حذف شده باشد و مشبه به را جز مشبه یا آنچه در حکم جزء است کرده باشند مثل زید اسد و جائنی زید اسد او گاه هست که در این قسم مشبه را حذف میکنند مثل قوله تعالی صم بکم که مبتدا در اینجا حذف شده است ای هم صم و جمیع امثله این قسم تلویحی داخل در تشبیه است بنابر مذهب حق و آنرا تشبیه بلیغ مینامند و اگر چه بعضی آنرا از استعاره شمرده اند لیکن اصح آنست که داخل در تشبیه است زیرا که ماهر گاه بگوئیم زید اسد از ظاهر این کلام معلوم میشود که ما اثبات معنی اسد را از برای او کرده ایم و شکی نیست که این بر سبیل حقیقت محال است پس باید مطلوب از آن اثبات شباهت اسد از برای زید باشد پس اسد در اینجا ذکر شده است از برای اثبات تشبیه پس این مثال از جمله تشبیه است نه استعاره و قس علیه امثاله و بالجمله ملخص فرق میان تشبیه و استعاره آنست که تشبیه امریست اضافی پس اقتضای طرفین را میکنند که مشبه و مشبه به باشد بخلاف استعاره که اقتضای دو امر را نمیکند بلکه اسم چیزی را اطلاق بر چیز دیگر میکنند بسبب قوت مشابعت در میان آن دو چیز مثلاً هر گاه بگوئیم رایت اسدافی الحمام غیر از اسد چیزی دیگر را ذکر نکرده ایم تا آن را تشبیه بآسد کنیم بلکه اسم اسد را اطلاق بر مردی کرده ایم بسبب مشابعت ایشان در شجاعت پس هر گاه مشابعت قوی شود میان دو چیز بحیثیتی که در میان مردم باشد و مشبه کمال قرب به مشبه به داشته باشد دیگر تصریح به تشبیه قبیح است بلکه باید اطلاق کرد اسم مشبه به را بر مشبه غیر از احتیاج به تصریح تشبیه تا استعاره باشد

مثلاً چون شباهت علم و ایمان بنور و شباهت جهل و کفر بظلمت قوی است در میان مردم معروف است پس احتیاج نیست که بگوئیم العلم کالتور یا الجهل كالظلمه بلکه هر يك از نور و ظلمت را میگوئیم و از آن علم و جهل را میخوانیم تا استعاره باشد و اما هرگاه مشابَهت خفی باشد بنحوی که جمهور مردم نتوانند آنرا ادراک کرد در این صورت باید تصریح به تشبیه نمود و استعاره مستحسن نیست زیرا که از جمله الغاز خواهد بود مثلاً هرگاه بگوئی المؤمن كالبحر صحیح خواهد بود و اما هرگاه بگوئی رأیت حجراً و غرض از آن مؤمن باشد قبیح خواهد بود و از جمله الغاز شمرده خواهد شد .

اما مجاز - عبارت است از استعمال لفظ در غیر موضوع له آن و فرق آن از تشبیه ظاهر است زیرا که تشبیه از جمله مجاز نیست باعتبار آنکه تشبیه ادانی چند دارد که من حیث الوضع دلالت بر تشبیه میکند پس هرگاه آن ادات ذکر شوند دلالت آنها بر تشبیه بر سبیل حقیقت خواهد بود و هیچیک از طرفین هم در غیر موضوع له خود استعمال نشده خواهد بود مثلاً هرگاه بگوئی زید کالاسد هیچ يك از ادات و طرفین تشبیه نقل از موضوع له اصلی خود نشده خواهد بود بلکه هر يك در معنی اصلی خود استعمال شده اند و همچنین است در تشبیه محذوف الادات و هیچ مجازی هم در آن تشبیه نیست نه تصریحاً و نه تلویحاً و فرق میان مجاز و استعاره آنست که مجاز لفظی است عام و شامل است هر يك از استعاره و مجاز مرسل را .

و فرق میان استعاره و مجاز مرسل آنست که در استعاره باید علاقه مصححه و مشابَهت باشد میان معنی مجازی و حقیقی و در مجاز مرسل علاقه مشابَهت میان معنی حقیقی و مجازی نیست بلکه علاقه یکی از امور است که انشاء الله تعالی در فصل دوم مذکور خواهد شد - و این قسم از مجاز را مرسل مینامند باعتبار آنکه ارسال در لغت بمعنی اطلاق است و این قسم مجاز مطلق است از قیدی که در استعاره مأخوذ است زیرا که استعاره مقید است باعتبار آنکه مشبه از جنس مشبه به است و مجاز مرسل از این قید مطلق است و مخفی نماند که فرق بنحوی که مذکور شد معتبر است در نزد علمای عربیه اما اصولیین استعاره را بر هر مجازی اطلاق میکنند اگر چه مرسل باشد فلا تغفل و گاهی علمای عربیت اطلاق میکنند استعاره را بر لفظی که استعمال شده باشد در

معنی که آن معنی را تشبیه بمعنی اصلی آن لفظ کرده باشند مثلاً هر گاه بگوئیم رأیتُ اسداً یرمی اطلاق استعاره را بر اسد میکنند باعتبار آنکه اسد استعمال شده است در مرد شجاع که تشبیه کرده اند آنرا بحیوان مفترس .

فی الکتابه

و اما کنایه - بر دو معنی اطلاق میشود یکی بر معنی مصدری که قول متکلم است و آن عبارت است از ذکر ملزوم و اراده لازم با جواز اراده ملزوم ایضاً و دیگری اطلاق کنایه است بر نفس لفظ همچنانکه میگویند کنایه عبارت است از لفظی که از آن اراده شود لازم معنی با جواز اراده اصل معنی آن ایضاً مثلاً هر گاه کسی بگوید فلان طویل التجاد یعنی فلان بند شمشیر او بلند است یا کثیر الرمد یعنی خاکستر دیک او بسیار است و غرض متکلم معنی اصلی دو لفظ نخواهد بود بلکه مقصود او لازم معنی این دو لفظ است که طول قامت و کثرت اطعام باشد بلی اراده معنی اصلی هم جایز است پس بنابر اطلاق اول کنایه عبارت است از ذکر لفظ مذکور و اراده مذکوره و بنابر اطلاق دویم عبارت است از لفظ مذکور و فرق آن با مطلق مجاز که شامل استعاره و مجاز مرسل هر دو هست آنستکه در کنایه جایز است اراده معنی اصلی که ملزوم است بخلاف مجاز که در آن معنی اصل که حقیقت باشد نمیتوان اراده نمود باعتبار وجود قرینه که معاندت با معنی حقیقی دارد و ایضاً در کنایه استعمال لفظ در غیر موضوع له آن نشده است بلکه لفظ در معنی موضوع له خود استعمال شده است مگر آنکه متکلم اراده لازم آن معنی را کرده است بلکه مادامیکه لفظ در معنی اصلی خود استعمال نشود نمیتوان اراده لازم آن نمود و این ظاهر است .

و فرق کنایه از تشبیه ظاهر است زیرا که در کنایه مطلقاً تشبیه نیست و در تشبیه اراده معنی اصلی نشده است .

فصل اول

در ذکر بعضی از اقسام تشبیه

بدانکه تشبیه یا باعتبار طرفین آنست که مشبه و مشبه به باشند و یا باعتبار وجه شبه است و یا باعتبار اداه تشبیه است و یا باعتبار غرض از تشبیه است و یا باعتبار نفس تشبیه است پس تقسیم تشبیه از پنج طریق میتوان نمود .

تقسیم اول - باعتبار طرفین و باین اعتبار تشبیه بچهار قسم میشود :

اول - آنکه هر يك از مشبه و مشبه به حسی باشند یعنی مدرك باشند بیکی از حواس خمس مثال مدرك بحس بصر که از جمله مبصرات است نحو تشبیه خدبه ورد و امثله مدرك بسایر حواس هم معلوم است و محتاج بذکر نیست و مدرك بخیال هم از جمله حسی است مثل تشبیه شقایق با اعلام یا قوت نشر نعلی رماح من ز بر جد و در این مثال تشبیه است بهر ایاتی که از یاقوت باشند و ملصق باشند بر نیزه هائی که از زبر جد باشند و شگنی نیست که ادراك اعلام یا قوتیه منشوره بر رماح زبر جدیه از شان حواس ظاهره نیست زیرا که حواس ظاهره احساس نمیکند مگر امر موجود در ماده و حاضر در نزد مدرك بر هیئت مخصوصه محسوسه و امور مذکوره بر هیئت مسطوره موجود نیستند لیکن هر يك از مواد مذکوره که اعلام و یاقوت و رماح و زبر جد باشند میتواند بنظر محسوس شد پس ادراك مثال مذکور مدرك از قوه خیال است که فرض شود که مجتمع شده است از اموری که هر يك از آنها بحس ظاهر ادراك شوند .

دویم - آنکه مشبه و مشبه به هر دو عقلی باشند مثل العلم كالحيوة .

سیم - آنکه مشبه عقلی باشد و مشبه به حسی مثل المنية كالسبع .

چهارم - آنکه مشبه حسی باشد و مشبه به عقلی نحو عطر ككخلقك و فخر الدین رازی گفته است که قسم چهارم جایز نیست و حق جواز است و دلیلی که گفته مدخول است **تقسیم دویم** - که باعتبار وجه شبه است آنستکه وجه شبه یا خارج از حقیقت

مشبه و مشبه به است یا نه و ثانی که خارج نیست یا جنس مشبه و مشبه به است مثل الانسان كالفرس ای فی الحيوانیه یا نوع آنها است نحو زید كعمر ای فی الانسانیه یا فصل آنها است مثل مثال مذکور هر گاه مطلوب شباهت در نطق باشد و اول که خارج از ذات طرفین باشد یا صفت حقیقت طرفین است یعنی هیئتی است که متمکن و متقرر است در ذات طرفین یا صفت اضافیه است و صفت حقیقیه یا کیفیت جسمانیه است که مختص با جسم است و مدرك بیکی از حواس خمس است یا کیفیت نفسانیه است که مختص بنفس است مثال اول خده كالوردای فی الحمره و صوته كصوت الحمارای فی الغلظه و هذه الفا كهته كالعسل ای فی الحلاوة و هذا لريحان كالمسك او الكافورای فی الرائحه و

هذا الجسم كالجزای فی النعمومة ومثال ثانى مثل فلان كافلاطون اى فى علمه او كحاتم اى فى جوده او كرستم اى فى شجاعته و صفت اضافيه آنستكه مهيت متحققه نباشد بلکه مجرد اعتبار فرض باشد مثل المنية كالغول اى فى الانياب وشكى نیست كه نیش غول مجرد وهم واعتبار است و یا هیئتی باشد كه از برای مفهوم آن تحقق باشد اما متقرر در ذات مشبه و مشبه به نباشد بلکه نسبت بچیزی دیگر اعتبار میشود مثل هذا الدلیل كالشمس اى فى ازالة الحجاب ومعلوم است كه ازاله حجاب متقرر و متمكن در ذات شمس نیست بلکه نسبت ببصر است و مخفی نماند كه وجه شبه از طریق دیگر هم منقسم میشود زیرا كه یا مفرد است همچنانكه در امثله سابقه مذکور شد یا مركب است هم چنانكه شاعر گفته است وَقَد لَاحَ فِي الصَّبْحِ الثَّرْيَا كَمَا تَرَى - كَعَنْقُودٍ مُلَاحِيَةٍ حِينَ نَوْرًا - یعنی به تحقیق كه ظاهر شد در صبح ثریا مثل خوشه انگور ملاحی در وقتی كه شكوفه آن شكفته شود و غرض شاعر تشبیه ثریا است بعنقود در چند چیز یکی در مقدار مخصوص یعنی مجموع مقداری كه ثریا دارد در طول و عرض مثل مجموع مقدار عنقود است در طول و عرض و دیگری در اجزای مخصوصه یعنی اجزای مستدیره ابیض كه در ثریا است مثل اجزای عنقود و دیگر در کیفیت مخصوصه یعنی کیفیت مخصوصه كه در ثریا است از تفارق و تقارب اجزاء بر نحو خاص مثل کیفیتی است كه در عنقود است پس وجه شبه در اینجا مفرد نیست بلکه مركب است از چند چیز .

تقسیم سوم - باعتبار اداة است و کیفیت این تقسیم در مقدمه فی الجملة مذکور شد زیرا كه اشاره بادات تشبیه شد و اشاره شد كه در تشبیه یا اادات مذکور باشد یا محذوف و مثال هریك مذکور شد و گاه است كه بعوض اادات فعلی مذکور میشود كه مشعر است بر تشبیه مثل علمت زیدا اسدا یا حسبت زیداً اسدا .

تقسیم چهارم - باعتبار غرض تشبیه است و کیفیت این تقسیم باین نحو است كه غرض وفائده تشبیه یا عاید است بمشبه و این غالبست و یا عاید است بمشبه به و اول كه غرض عاید بمشبه باشد بر چهار وجه است .

اول - آنكه مطلوب بیان امکان وجود مشبه باشد مثل قول شاعر كه گفته است
وَن تَقَى الْإِنَامَ وَأَنْتَ مِنْهُمْ - فَإِنَّ الْمِسْكَ بَعْضُ دَمِ الْغَرَالِ یعنی اگر تفوق داری

بر همه مردم و بالانری از جمیع و حال آنکه از ایشان عجب نیست باعتبار آنکه مسک هم از جمله خون آهواست و غرض اینست که ممدوح بحدی تفوق دارد بر مردم که میانه او و مردم اصلاً مشابهتی نیست و چون این در ظاهر محال است زیرا که نمی تواند شد که شخصی در فضائل و کمالات بحدی برسد که از نوع خود بیرون برود لهذا شاعر از برای اثبات دعوی خود او را تشبیه بمسک کرده در اینکه مسک اگر چه در اصل از جمله خون آهواست لیکن از حقیقت خود بیرون رفته است پس در اینجا غرض بیان امکان وجود مشبه است و مخفی نماند که تشبیه در این شعر ضمنی است زیرا که در آن دلالت صریحه بر تشبیه نیست .

دویم - آنکه مطلوب بیان حال مشبه باشد هم چنانکه هر گاه جامه بجامه دیگر تشبیه شود در سودا هر گاه رنگ مشبه به معلوم باشد و رنگ مشبه معلوم نباشد .
سوم - آنکه مطلوب بیان کمیت و مقدار حال مشبه باشد یعنی معلوم باشد که مشبه متصف بفلان حال و صفت است لیکن معلوم نباشد که قدر آن صفت بچه حد است لهذا در تشبیه قدر آن بیان نشود هم چنانکه هر گاه جامه سیاهی را تشبیه بغراب کنیم در مقدار سودا .

چهارم - آنکه مطلوب آن باشد که حال مشبه را واضح و متقرر در نفس سامع کنیم یعنی حال مشبه امری معنوی باشد و آنرا بمحسوس تشبیه تا قریب بفهم سامع شود مثل آنکه تشبیه کنیم کسی را که سعی کند بکسی که بر آب چیزی بنویسد و در کتب مبسوطه بعضی دیگر از وجوه مذکور است لیکن عمده وجوه همین است که ما ذکر کردیم و ثانی که غرض عاید مشبه به باشد در صورتیست که متکلم چیزی را که در وجه شبه زاید است مشبه قرار دهد و چیزی را که ناقص است در وجه شبه مشبه به قرار بدهد و مقصود آن ایهام باشد بر اینکه مشبه به ناقص اتم است از شبه زاید و غرض آن تعظیم شأن ناقص باشد مثل آنکه کسی تشبیه کند قمر را بصورت شخصی و غرض آن ادعا این باشد که صورت آن از نور و ضیاء ازید است از قمر .

تقسیم پنجم - باعتبار نفس تشبیه است و این تقسیم بر دو طریق است :

طریق اول - آنکه بعضی تشبیه عکس آن جایز است یعنی جایز است که مشبه

را مشبهه و مشبه به را مشبه قرار بدهیم و در بعضی عکس جایز نیست اما آنچه عکس در آنجا جایز است در تشبیهی است که غرض از آن جمع میانه دو چیز باشد در اشتراك در معنی از معانی و مقصود الحاق ناقص بزاید نباشد مثل الصبح كغرة الفرس که در اینجا مقصود تشبیه صبح است بغرة فرس در ظهور بیاض در سواد یا کمتر بودن بیاض یعنی هم چنانکه غره فرس مشتمل است بر سفیدی در سیاهی که سفیدی کمتر از سیاهی است هم چنین صبح هم مشتمل است بر آن و مقصود مبالغه در ضیاء صبح نیست بلکه مقصود بیان جمع کردن صبح و غره فرس است در معنی مذکور لهذا عکس آنهم غره الفرس كالصبح جایز است و اما آنچه عکس آن جایز نیست هر تشبیهی است که مقصود از آن الحاق ناقص بزاید باشد بر سبیل مبالغه در اثبات حکم از برای ناقص یعنی مشبه در وجه شبه ناقص باشد از مشبه به و مقصود این باشد که بر سبیل مبالغه وجه شبه را از برای ناقص ثابت کنیم بنحویکه گویا مثل زاید است که مشبه باشد مثل وجه فلان كالشمس که مقصود مبالغه در حسن باشد وتلؤلؤ روی فلان است یعنی روی او بسکه متلاء لؤلؤ و با صفا است مثل شمس است و در این عکس جایز نیست زیرا که عکس منافات با مبالغه دارد.

طریق دوم - از تقسیم نفس تشبیه آنستکه در اکثر تشبیهات تشبیه میشود امری بامر دیگر یا بچند امر دیگر و وجه شبه در هر يك یا مفرد است یا مرکب همچنانکه مذکور شد و گاه تشبیه منتزع میباشد از چند امر که بعضی مقید ببعضی دیگرند یعنی هیئتی که انتزاع میشود از چند چیز تشبیه میشود بهیئتی دیگر که منتزع از چند چیز دیگر باشد مثل قوله تعالی (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا) که در اینجا هیئتی است که انتزاع شده است از برداشتن یهود توریة را با وجود عمل نکردن بآن و تشبیه شده است بهیئتی که انتزاع شود از برداشتن خر کتب را و این قسم از تشبیه یعنی تشبیه منتزع را تمثیل مینامند و فرق آن از تشبیهی که طرفین آن یا وجه شبه آن یا هر دو مرکب باشند ظاهر است زیرا که در تشبیه مرکب الطرفین و تشبیهی که وجه شبه آن مرکب باشد تشبیه بهیئت

دیگر نشده است بلکه امری بچند امر دیگر تشبیه شده است و فرق میانه چند امر یا امری که مرگب از چند امر باشد با هیئت که امر اعتباریست ظاهر است و مخفی نیست که تمثیل یا برسبیل تشبیه است هر گاه اداه تشبیه در این موجود باشد هم چنانکه مذکور شد و گاهی برسبیل استعاره میباشد هر گاه ادات تشبیه در آن نباشد مثل اینکه کسی بکسی که متردد در امری باشد بگوید *تَقَدَّمْ رَجُلًا وَ تَأَخَّرْ* آخری که در اینجا هیئت منتزعه از شخصی مردد در امری تشبیه شده است بهیئت منتزعه از شخصی که یکمرتبه پای خود را پیش گذارد و مرتبه دیگر پس گذارد ولیکن چون ادات تشبیه در آن نیست تا تشبیه تصریح باشد و اشعار تشبیه هم در آن تصریح نیست لهذا آنرا استعاره تمثیلیه گویند.

فصل دوم

در اقسام مجاز مرسل

بدانکه چون مجاز استعمال لفظ است در غیر موضوع له خود لهذا باید این استعمال بسبب علاقه ای باشد که از علمای عربیت رسیده باشد و تجویز کرده باشند و اصناف علاقه که از ایشان رسیده بیست و پنج صنف است لهذا مجاز مرسل هم به بیست و پنج قسم منقسم میشود ولیکن بعضی از آنها قلیل الدوران است در محاورات قوم لهذا مادر اینجا بده قسم که کثیر الدوران است اکتفا میکنیم.

اول - تسمیه کلّ باسم جزء مثل تسمیه انسان بر قبه.

دویم - تسمیه جزء باسم کل مثل تسمیه انامل با صابع.

سوم - تسمیه مسبب باسم سبب و چون سبب بر چهار قسم است لهذا این قسم از مجاز هم بچهار قسم منقسم میشود.

اول - تسمیه بسبب فاعلی مثل تسمیه رؤیت بنظر که عبارت است از تقلیب حدقه و علت فاعلیت رؤیت است چنانکه میگویند *نَظَرْتُهٗ وَ مَطْلُوبُ رَأْيْتِهٖ* است.

دویم - تسمیه مسبب باسم سبب غائی مثل تسمیه علم بفلاح باعتبار آنکه فلاح علت غائی علم است.

سوم - تسمیه مسبب باسم سبب صوری مثل قدرت و نعمت بید که بد سبب صوری

قدرت و نعمت است .

چهارم - تسمیه مسبب باسم سبب مادی مثل تسمیه خبز بحفطه که سبب مادی آن است و از این قبیل است سال الوادی .

چهارم - از اصناف علاقه مجاز عکس سوم است یعنی تسمیه سبب باسم مسبب مثل تسمیه مرض شدید بموت و تسمیه غنبد به نبات و این قسم هم بچهار قسم منقسم میشود و مثال هر يك ظاهر است .

پنجم - تسمیه حال باسم محل آن مثل تسمیه شخصی باسم مجلس او همچنانکه می گویند سلام علی المجلس السامی و مراد از مجلس که محل است آن شخصی است که حلول در آن محل نموده است .

ششم - عکس آن مثل تسمیه جنت که محل رحمت است بر رحمت .

هفتم - تسمیه شیء باسم مایؤل الیه مثل تسمیه غنبد بخمر .

هشتم - تسمیه شیء باسم آلت آن شیء مثل تسمیه کلام بلسان مثل قوله تعالی وَاَجْعَلْ لِّی لِسَانَ صِدِّقٍ فِی الْاٰخِرِیْنَ اِی ذِکْرًا جَمِیْلًا :

نهم - تسمیه شیء باسم مجاوران مثل تسمیه مزاوله که ظرف است بر اویره که شتر است که حامل مزاوله است .

دهم - تسمیه شیء باسم مشتق بعد از زوال مشتق منه از آن مثل تسمیه شخص که فارغ از ضرب شده باشد بضارب و تسمیه درختی که صاحب میوه نباشد اما قبل از این میوه داده و مثمر باشد .

فصل ممرم

در اقسام کنایه

چون معلوم شد که کنایه عبارت است از ذکر ملزوم و اراده لازم پس میگوئیم که این بر سه قسم است :

اول - آنکه ذکر صفتی بشود و از آن منتقل بموصوف آن بشویم مثل آنکه گفته شود مجمع اصفان و از آن اراده قلوب شود زیرا که محل حقد صفتی است از صفات قلوب و از آن اراده قلوب شده است که موصوف است و از این قسم است هر گاه گفته

شود حیّ مستوی القامة عریض الاظفار و از آن انسان اراده شود و در این قسم شرط است که صفت مختص باشد بموصوفی که مکنی عنه است که اگر اختصاص نباشد انتقال لازم نمی آید .

دوم - آنستکه ذکر صفتی بشود و کنایه از صفت دیگر باشد همچنانکه طویل المجاد گفته شود و کنایه باشد از طویل القامه و بیان این مثال در مقدمه مذکور شد .
سیم - آنکه اثبات کنیم معنی از معانی از برای شیء و مطلوب اثبات آن معنی از برای شیء دیگر باشد لیکن شیء اول از متعلقات شیء ثانی باشد بنحویکه از آن منتقل بشیء ثانی بشویم همچنانکه شاعر گفته است :

إِنَّ السَّمَاحَةَ وَالْمُرُوَّةَ وَالنَّدَى فِي قُبَّةٍ ضَرَبَتْ عَلَى ابْنِ الْحَشَرِ

که در اینجا مطلوب اثبات صفات مذکوره از برای ابن حشر است لیکن از برای قبه که از متعلقات او هست اثبات شده است و اراده اثبات آن از برای ابن حشر شده است و از این قبیل است الْمَجْدُ بَيْنَ ثَوْبِيَّهِ وَالْكَرِيمُ بَيْنَ بُرْدِيَّهِ و مخفی نماند که در دو قسم آخر گاه موصوف مذکور باشد همچنانکه مذکور شد و گاهی مذکور نمی باشد مثل آنکه کسی درباره شخصی که اذیت بمردم میرساند بگوید : الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ این کنایه است از نفی اسلام از مودی با وجود آنکه او مذکور نیست و از این قبیل امثله بسیار است در محاورات .

فصل چهارم

در اقسام استعاره و بیان هر يك

بدانکه استعاره بچند اعتبار تقسیم میشود :

تقسیم اول - باعتبار طرفین است که مستعار منته و مستعار له باشند و باین اعتبار استعاره بر دو قسم است .

اول وقافیه - و آن آنستکه ممکن باشد طرفین در يك چیز جمع شوند مثل ولله تعالی (أَوْ مَنْ كَانَ مِثْلًا فَاحِيْنَاهُ) که در اینجا استعاره شده است احیا از معنی اصلی آن که زنده کردن است از برای هدایت پس معنی اصلی آن مستعار منه است

و هدایت مستعارله است و شکی نیست که جمع معنی اصلی که مستعارمنه است و هدایت که مستعارله است در يك شیء ممکن است .

دوم عنادیه - و آن آنستکه طرفین آن که مستعارمنه و مستعارله باشند در شیء واحد جمع نشوند مثل آنکه استعاره شود اسم میت از برای عاجز که در اینجا معنی اصلی میت که مستعارمنه است با عاجز که مستعارله است جمع نمیشود در شیء واحد و مخفی بماند که استعاره عنادیه بر سه قسم است :

اول - آنکه مستعارمنه با مستعارله جمع نشود لیکن احد هما ضد دیگر یا نقیض دیگری نباشد همچنانکه مذکور شد .

دوم - آنکه مستعارله ضد مستعارمنه یا نقیض آن باشد و باعث بر این استعاره تهکم باشد مثل قوله تعالی (فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) که در اینجا استعاره شده است بشارت از برای انداز که ضد آنست باعتبار تهکم و این را استعاره تهکمی میگویند .

سیم - آنکه مستعارله ضد یا نقیض مستعارمنه باشد و باعث بر آن ظرافت یا استهزاء باشد و این را استعاره تملیحیه میگویند مثل آنکه اسد استعاره شود از برای جبان و گفته شود رأیت اسداً بر سبیل ظرافت و استهزاء .

تقسیم دوم - باعتبار مستعار است که لفظ مشبه باشد و باین اعتبار استعاره بر دو قسم است :

اول - اصلیّه و آن آنستکه لفظ مستعار اسم جنس باشد مثل لفظ اسد هر گاه استعاره شود از برای مرد شجاع و مثل قتل هر گاه استعاره شود از برای ضرب شدید .

دوم - تبعیه و آن آنستکه لفظ مستعار فعل باشد یا آنچه مشتق از فعل است مثل اسم فاعل و مفعول و صفت مشبّهه و افعال التفضیل و اسم مکان و زمان و آلت یا حرف باشد و از فعل آنچه مشتق است از آن تشبیه در معنی مصدری شده است که مشتق منه است لیکن بعد از تشبیه مصدر بمصدر مشتق میشود از آن فعل پس از آن حیثیت که معنی مصدری بمعنی مصدری تشبیه شده است استعاره اصلیّه است و از آن جهت که فعل استعاره از برای فعلی دیگر شده است استعاره تبعیه و در حرف تشبیه در متعلق معنی آن شده است و متعلق معنی حرف آن چیز است که بآن تعبیر از معانی حروف میشود

مثل اینکه گفته میشود معنی من ابتدا است و معنی فی ظرفیت است و معنی لام تعلیل است مثال فعل مثل قوله تعالی (فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) که در اینجا بشارت تشبیه بانذار شده است و بعد از آن فعل از آنها مشتاق شده است و مثال مشتق از فعل مثل اینکه استعاره شود لفظ قاتل از برای ضارب یا لفظ مقتول از برای مضروب یا لفظ مقتل از برای مضرب و امثله باقی مشتقات ظاهر است و مثال حرف نه قوله تعالی (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا) یعنی پس برداشتند آل فرعون موسی را تا بوده باشد از برای ایشان دشمن و اندوه و کیفیت مستعار بودن حرف در اینجا باین نحو است لام در لیکون موضوع است از برای تعلیل یعنی مابعد لام علت غائی ماقبل آنست پس لازم میآید که عداوت و حزن علت غائیه التقاط موسی باشد و ظاهر است که این خلاف واقع است زیرا که علت غائیه آنستکه باعث فاعل باشد بر فعل و ظاهر است که باعث از برای آل فرعون بر التقاط موسی این نبود که با ایشان دشمن باشد بلکه غرض ایشان آن بود که از برای ایشان دوست باشد و او را فرزند خود فرا گیرند پس مطلوب از آیه این است که نتیجه و ثمره التقاط عداوت و حزن باشد لیکن این معنی با دخول لامی که موضوع است از برای دلالت بر ترتب علت غائی مناسب ندارد پس در اینجا تشبیه شده است ترتب عداوت و حزن بر التقاط و ترتب علت غائی التقاط که محبت باشد بر التقاط پس در اینجا تشبیه واقع شده است در علت غائی که متعلق معنی لام است و تبعیت آن لامی که موضوع است از برای دلالت بر ترتب علت غائی استعمال در مشبهه شده است بر سبیل استعاره تبعیه و مخفی نماند که استعاره تبعیه مسمی باین اسم شده است از برای آنکه در استعاره تشبیه ملحوظ است و تشبیه اقتضا میکند که مشبه و مشبه به موصوف باشند بوجه شبه و اصل در موصوف آنستکه امر ثابت محقق باشد و هیچ يك از فعل و مشتقات آن و حرف چنین نیستند پس تشبیه در اینجا به تبعیت امر دیگر است که او متحقق است که معنی مصدر و متعلق معنی حرف باشد.

تقسیم سوم

باعتبار جامع است و باین اعتبار استعاره بر دو قسم است :

اول - عامیه - و آن آنستکه جامع امری باشد ظاهر بنحویکه بر عوام هم ظاهر باشد مثل رأیت اسد ایرمی که اکثر مردم ادراک میکنند که جامع در این مثال شجاعت است .

دوم - خاصیه - و آن آنستکه که جامع برای اکثر مردم ظاهر نباشد بلکه ادراک آن منحصر بخواص باشد مثل اینکه استعاره شود عریض القفاد از برای ابله و جامع که بلاهت باشد ظاهر از برای عموم نیست بلکه خواص میدانند فقط که عرض قفادال بر بلاهت است .

تقسیم چهارم

باعتبار مستعارله و مستعارمنه و جامع هر سه است و باین اعتبار استعاره بر شش قسم است :

اول - آنکه هر يك از طرفین که مستعارله و مستعارمنه باشد حسی باشند و جامع هم حسی باشد مثل اینکه استعاره شود فرس از برای صورت فرس که منقوش بر جدار باشد باعتبار جامع شکل و گفته شود هذا فرس پس مستعارله صورت منقوشه است و مستعار مننه فرس است و جامع شکل است و هر سه حسی اند .

دوم - آنکه هر يك از طرفین حسی باشند و جامع امر عقلی باشد مثل رأیت اسدا فی الحمام که در این مثال مستعارله که انسان باشد و مستعارمنه که حیوان مفترس باشد هر دو حسی اند و جامع که شجاعت است امر عقلی است .

سیم - اینکه طرفین حسی باشند و جامع مرکب باشد از دو جزء که يك جزء حسی باشد و جزء دیگر عقلی مثل اینکه تشبیه شود انسانی بشمس در حسن طلعت که حسی است و نباهت شان که عقلی است .

چهارم - اینکه طرفین و جامع هر سه عقلی باشند مثل قوله تعالی من بعثنا من مرقدنا که در این آیه استعاره شده است رقاد که نوم باشد از برای فوت و جامع عدم ظهور آثار خارجی است و هر يك از این سه امر عقلی اند و بحواس ظاهره ادراک نمیشوند و مخفی نماند که کسی تو هم نکند که در آیه استعاره شده است مرقد که محل نوم باشد

از برای قبریس هر يك از مستعار منه و مستعار له محسوس خواهند بود زیرا که مذکور شد که استعاره مشتق از برای مشتق از جمله استعاره تبعیه است و تشبیه در مصدر می باشد بعد از آن اسم فاعل یا اسم مفعول یا اسم مکان یا اسم زمان از آن مشتق میشود .

پنجم - اینکه مستعار منه حسی باشد و مستعار له با جامع عقلی باشند نحو قوله تعالى فاصدع بما تؤمر که در اینجا استعاره شده است کسر ز جاجه از برای تبلیغ رسالت و جامع تأثیر است پس کسر ز جاجه که مستعار منه است حسی است و تبلیغ که مستعار له است و تأثیر که جامع است هر دو عقلی اند .

ششم - آنکه مستعار له حسی باشد و مستعار منه و جامع عقلی باشند نحو قوله تعالى انا اماطعي الماء حملنا كم في الجارية که در اینجا استعاره شده است تکبر از برای کثرت ماء و جامع استعلاء مفرط است و مستعار له که کثرت ماء باشد حسی است و مستعار منه که تکبر است با جامع عقلی اند و مخفی نماید که در سه صورت اخیر یعنی چهارم و پنجم و ششم جامع البته باید عقلی باشد و حسی نمی تواند شد والا اقسام باید دوازده باشد و سبب عدم جواز حسی در کتب مطوله مذکور است .

تشمیص پنجم

باعتبار ذکر ملایمات طرفین و عدم ذکر ملایمات است و باین اعتبار استعاره بر چهار قسم است .

اول - استعاره مطلقه و آن آنستکه ملایمات هیچ يك از مستعار له و مستعار منه در آن مذکور نباشد مثل غندی آسد .

دوم - استعاره مرشحه و آن آنستکه در آن ملایمات مستعار منه که مشبه به است مذکور باشد مثل قوله تعالى (أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبَحَتِ تِجَارَتُهُمْ) که در اینجا استعاره شده است اشتراء از برای استبدال پس اشتراء مستعار منه است و استبدال مستعار له است بعد از آن ربح و تجارت که از ملایمات مستعار منه است مذکور شده است .

سیم - استعاره مجرّده است و آن آنستکه در آن ملایمات مستعارله ذکر شود نحو رَأَيْتُ أَسَدًا ضاحكاً که در اینجا استعاره شده است اسد از برای انسان شجاع و بعد از آن ضحك که از ملایمات مستعارله است ذکر شده است .

چهارم - استعاره مرّشحه مجرّده است و آن آنستکه ملایمات مستعار و مستعارمنه هر دو در آن مذکور باشد نحو رَأَيْتُ بَحْرًا متلاطم الأمواج یتکلم که در اینجا استعاره شده است بحر از برای شخص دانا پس بحر مستعارمنه است و شخص دانا مستعارله است و ذکر تلاطم امواج که از ملایمات مستعارمنه است ترشیح است و ذکر تکلم که از ملایمات مستعارله است تجرید است .

تثنیتم

باعتبار ذکر احد طرفین تشبیه است و باین اعتبار استعاره بر دو قسم است :
اول - استعاره مصرحه - و آن آنستکه در آن مشبّه به که مستعارمنه است مذکور باشد و مشبه که مستعارله است مذکور نباشد مثل رأیت اسداً یرمی .

دوم - استعاره مکنیه - و آن آنستکه مذکور در کلام مشبّه فقط باشد یعنی در ضمیر امری تشبیه شود بامری دیگر و همین مشبّه فقط ذکر شود و آنرا استعاره مکنیه و استعاره بالکنایه ، میگویند باعتبار اینکه در آن تصریح به تشبیه نشده است بلکه تشبیه مضمّر در نفس است و دالّ بر تشبیه در استعاره مکنیه اثبات کردن خواص مشبّه به است از برای مشبّه و از اینجهت گفته اند هر استعاره مکنیه لازم دارد استعاره تخیلیه را زیرا که استعاره تخیلیه عبارتست از اثبات بعضی از لوازم مشبّه به از برای مشبّه پس استعاره مکنیه لازم دارد استعاره تخیلیه را باعتبار اینکه تخیلیه قرینه مکنیه است چنانکه تخیلیه در کلام نباشد استعاره مکنیه معلوم نخواهد شد و استعاره تخیلیه هم لازم دارد مکنیه را باعتبار اینکه تخیلیه قرینه مکنیه است و هرگاه مطلوب آن نباشد ذکر قرینه آن بی صورت است و در تخیلیه لوازم مشبّه به که اثبات میشود از برای مشبّه باید که در مشبّه بازاء لوازم مذکوره امری حسّاً و عقلاً متحقّق نباشد بلکه توهم صورتی بشود و از برای مشبّه اثبات شود مثلاً در مثال = أَشَبَّتَ الهمیةُ أظفارها

تشبیه شده است در ذهن مرگ بسبع و این تشبیه مضمّر استعاره مکنیه است و بعد از آن اظفار را که از جمله لوازم سبع که مشبّه به است از برای مرگ که مشبّه است اثبات شده است و این استعاره تخیلیه است و شکی نیست که بازاء اظفار امری که متحقق باشد حسّاً یا عقلاً در منیه که مشبّه است موجود نیست بلکه صورت متوهمه از اظفار اخراج شده است و صاحب مفتاح بر آنست که در استعاره تخیلیه لفظ اظفار مثلاً موضوع در معنی حقیقی خود نیست بلکه مجاز لغوی است و مستعمل است در صورت و همیه که مشبّه است بمعنی اصلی آن و اکثر محققین بر آنند که هر يك از اظفار و منیه مستعمل در معنی موضوع له خود هستند پس حقیقت خواهد بود و مجاز لغوی نیستند بلکه مجاز در اسناد لازم آمده است یعنی ثابت شده است از برای منیه آنچه نمی تواند شد از برای آن باشد که اظفار باشد و این مجاز لغوی نیست بلکه مجاز عقلی است و فرق استعاره تخیلیه از ترشیحیه آنست که هر دو مشترکند در اینکه هر يك ملایمات و خواص مشبّه به که مستعار منه است ذکر میشود اما در ترشیحیه باید مشبّه به در کلام مذکور باشد نه مشبّه و باید بازاء ملایمات مشبّه به يك چیز در مشبّه متحقق باشد حسّاً و عقلاً نحو قوله تعالى - *اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم* که در اینجا تشبیه شده است استبدال باشتراء و اشتراء که مشبّه به است در کلام مذکور است و ربح و تجارت که از خواص مشبّه به است که اشتراء باشد ذکر شده است و در استبدال که مشبّه است بازاء آن امری که متحقق است عطا هست زیرا که در هر استبدالی یا نفع است یا ضرر پس در این استبدال زیان است و آن بازاء عدم ربح است بخلاف استعاره تخیلیه که باید مشبّه مذکور باشد نه مشبّه به و باید بعضی از خواص مشبّه به از برای مشبّه اثبات شود و معدّلك در مشبّه بازاء آن هیچ چیزی متحقق نباشد نه عقلاً و نه حسّاً هم چنانکه در مثال مذکور معلوم شد و مخفی نماند که آنچه مذکور شد که قرینه استعاره مکنیه البته باید استعاره تخیلیه باشد بنابر مذهب اکثر است و بعضی از محققین مثل زرخشری و غیره بر آنند که قرینه استعاره مکنیه ضرور نیست که استعاره تخیلیه باشد بلکه میتواند شد که قرینه آن استعاره تصریحیه باشد مثل

قوله تعالى - وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ - که در اینجا تشبیه شده است عهد بحیل و عهد که مشبه است مذکور است و این استعاره مکنیه است بعد از آن تشبیه شده است ابطال عهد بنقض حیل و مشبه به که نقض باشد مذکور است و استعمال شده است در مشبه و این استعاره تصریحیه دال است بر استعاره بالکنایه زیرا که اگر این نباشد معلوم نمیشود که مستعار منه حیل است پس از آن دلالت بر حیل میکند و مخفی نماند که در این صورتیکه مشبه و مشبه به هر دو مذکور باشند نمیتواند شد که کلام استعاره باشد بلکه تشبیه خواهد بود در بعضی صور و در بعضی صور تشبیه هم نخواهد بود بنابر مذهب اکثر و تفصیل این کلام آنستکه در صورتیکه مشبه و مشبه به هر دو مذکور باشند اگر اسم مشبه به خبر مشبه باشد مثل زید اسد یا در حکم خبر آن باشد مثل اینکه حال از آن باشد یا صفت آن باشد یا خبر باب کان و ان باشد یا مفعول ثانی باب علمت باشد و در این صور کلام تشبیه خواهد بود و استعاره نخواهد بود هم چنانکه در مقدمه مذکور شد و اگر اسم مشبه به خبر مشبه یا در حکم خبر ان نباشد مثل رأیت زید اسداً یا لقیتنی منه اسداً در این صورت کلام استعاره نخواهد بود بالاتفاق زیرا که در استعاره باید اسم مشبه به جاری شود بر مشبه یعنی اسم مشبه به استعمال شود در مشبه که در ظاهر فعل واقع شود بر مشبه به و مقصود از آن مشبه باشد و در اینجا چنین نیست و بنابر مذهب اکثر کلام در این صورت تشبیه هم نخواهد بود باعتبار اینکه اگر مشبه به در اینجا از برای اثبات تشبیه نیست زیرا که در دو مثال مذکور قصد دلالت بر مشارکت نشده است بلی تشبیه در ضمیر متکلم هست لیکن در کلام اشعاری بآن نیست پس تشبیه هم نخواهد بود و بعضی این دو مثال را از جمله تشبیه شمرده اند والعلم عند الله.

تثبیت هشتم

باعتبار مقصود از استعاره است و باین اعتبار استعاره بر دو قسم است.

اول - استعاره تحقیقیه - و آن آنستکه مقصود از آن یعنی آنچه استعاره استعمال در آن شده است امری باشد متحقق و ثابت خواه تحقق آن حسی باشد مثل رأیت اسداً یا رمی که مقصود از آن رجل شجاع است و آن امریست که متحقق

است حسا و خواه تحقق عقلی داشته باشد نحو قوله تعالى إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ که مقصود از آن دین اسلام است و آن امریست که متحقق است عقلا و جمیع استعارات مذکور سواى تخیلیه از جمله استعاره تحقیقیه اند .

دوم - غیر تحقیقیه - و آن منحصر است باستعاره تخیلیه که مقصود از آن امر متحققى نیست بلکه امریست که محض توهم و تخیل است هم چنانکه به تفصیل مذکور شد .

تقسیم هشتم

باعتبار انتزاع تشبیه است و باین اعتبار استعاره بر دو قسم است :

اول - استعاره تمثیلیه - و آن آنستکه هیئت منتزعه از چند امر تشبیه شود بهیئت منتزعه از چند امر دیگر و توضیح استعاره تمثیلیه بامثال آن در آخر فصل اول مذکور شد .

دوم - غیر تمثیلیه - و آن شامل جمیع استعاراتیست که مذکور شد که در هیچ يك بهیئت منتزعه دیگر تشبیه نشده است و مخفی نماند که تمثیل هر گاه در میان مردم شایع شود و کثیرالاستعمال شود آنرا مثل میگویند پس مثل استعاره تمثیلیه است که شایع بین الناس شده باشد یعنی ابتدا آنرا شخصی گفته باشد و بعد از آن شایع در میان مردم شده باشد مثل قصه بن سعید بشخصی که اطاعت او را نمیکرده است گفته است لایطاع لقصیر امر هر کس که دیگری او را اطاعت نکند میگوید لایطاع لقصیر امر و هر مثلی باید تغییر داده نشود یعنی لازم است که مراعات مورد آن بشود و مراعات مضرب شرط نیست مثلاً هر گاه در مورد مخاطب زن بوده است و باین اعتبار مثل مشتمل بقاء تأنیث باشد و در مضرب مخاطب مرد باشد باز باید بقاء تأنیث گفته شود و مخفی نماند که از آنچه مذکور شد معلوم شد که اقسام استعاره که باسم خاصى موسوم اند چهارده قسم است .

اول و دوم - وفاقیه و عنادیه باقسامها الثلثه .

سوم و چهارم - تبعیه و اصلیه .

- پنجم و ششم - عامیه و خاصیه .
 هفتم و هشتم - مطلقه و مجردة .
 نهم و دهم - مرشحہ و مکنیہ .
 یازدهم و دوازدهم - تحقیقیہ و تخیلیہ .

سیزدهم و چهاردهم - مصرّحه و تمثیلیہ - و از اقسام مذکوره که هر دو با هم مذکور شده اند با هم متقابلند و با یکدیگر جمع نمیشوند بغير از دو قسم اخیر که از جمله متقابلین نیستند پس هر يك از اقسام بغير از مقابل خود با هر يك از اقسام دیگر جمع میشوند بشرطیکه مقابل قسم دیگر مذکور نباشد پس استعاره و فاقیّه با عنادیّه جمع نمیشود و با هر يك از اقسام دیگر جمع میشود بشرطیکه مقابل هیچیک از اقسام دیگر در کلام نباشد و همچنین است حکم در باقی و مطلقه چون تقابل با مجردة و مرّشحہ هر دو دارد با هیچ يك جمع نمیشود و مرّشحہ با تخیلیه و مکنیّه هر دو با هم جمع نمیشود باعتبار آنکه در مرّشحہ باید مشبه به مذکور باشد و در تخیلیه و مکنیّه باید مشبه به مذکور باشد و مصرّحه هم با تخیلیه جمع نمیشود باعتبار آنکه در مصرّحه باید مشبه به مذکور باشد و میتواند شد که مصرّحه با مکنیّه در کلام جمع شود اما نمیتواند شد که يك استعاره هم مصرّحه باشد هم مکنیّه و تحقیقیه با تخیلیه جمع نمیشود و با اقسام دیگر جمع میشود اما جواز جمع تمثیلیه با بعض اقسام و عدم جوازان با بعضی اقسام دیگر محتاج به تفصیل است که این رساله گنجایش ندارد والله اعلم .

و مخفی نماند که جایز است يك لفظ نسبت بیک معنی باعتباری مجاز مرسل باشد و همان لفظ نسبت بهمان معنی باعتباری دیگر استعاره باشد و این در صورتیست که میان معنی مجازی و معنی حقیقی دو نوع از علاقه باشد یکی علاقه مشابّهت و دیگری علاقه غیر مشابّهت باشد پس باعتبار اول استعاره خواهد بود و باعتبار ثانی مجاز مرسل خواهد بود مثلاً مشفر که شفه بعیر است هر گاه استعمال شود در شفه انسان باعتبار علاقه مشابّهت در غلظت استعاره خواهد بود و هر گاه در شفه انسان استعمال شود باعتبار تسمیه مطلق باسم مقید مجاز مرسل خواهد بود زیرا که مشفر چون شفه بعیر است هر گاه آنرا اطلاق بر مطلق شفه بکنیم تسمیه مطلق باسم مقید خواهد بود و از جمله مطلق شفه انسان است .

(خاتمه)

در ذکر بعضی از محسنات بدیعیه .

بدانکه وجوه تحسین کلام بر دو قسم است .

اول - تحسین معنوی - یعنی تحسینی که راجع بمعنی است اگر چه مدخلیتی بلفظ هم دارد .

دوم - تحسین لفظی - که راجع بلفظ است - و وجوه قسم اول بسیار است لیکن ما در این رساله به بیست و پنج وجه که مشهورتر و معتبرترند اکتفا میکنیم .

وجه اول - مطابقه - مطابقه آنستکه دو امر متقابل در کلام جمع شوند - خواه هر دو اسم باشند یا فعل یا حرف مثال اسم - قوله تعالی (وَ تَحْسِبُهُمْ اِيقَاضًا وَهُمْ رُقُودٌ) مثال فعل نحو = (يُحْيِي وَيُمِيتُ) و مثال حرف = (لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ) و میتواند شد که مختلف باشند نحو . = (اَوْ مِنْ كَانَ مِثْلًا فَاحْيَيْنَاهُ) .

دوم - مقابله است . و مقابله آنستکه چند معنی متوافق ذکر شود و بعد از آن چند معنی دیگر که متقابل با چند معنی اول باشند به ترتیب ذکر شود . نحو قوله تعالی = (فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَلْيَبْكُوا كَثِيراً) .

سیم - التقات و معنی آن با امثله آن ظاهر است .

چهارم - لف و نشر و تفسیر و مثال آنهم محتاج بذکر نیست و آن یا مرتب است یا مشوش و مثال هر يك ظاهر است .

پنجم - ارداد است - و آن آنستکه در فقره از نشر یا دریتی از شعر قبل از عجز آن لفظی ذکر شود که دلالت بر عجز آن کند و این دلالت از برای کسی خواهد بود که عارف به روی یعنی که حرف آخر فقره بیت باشد زیرا که کسیکه روی را نداند این دلالت از برای او نخواهد بود و مثال فقره نحو قوله تعالی (مَا كَانَ اللَّهُ

لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) ومثال بیت نحو: إِذَا لَمْ تَسْتَطِيعْ شَيْئاً
فَدَفَعَهُ وَجَاوِزَهُ إِلَى مَا تَسْتَطِيعُ .

ششم - اقتباس - واقتباس آنستکه متکلم کلمه از قرآن یا آیه از آنرا داخل
در کلام خود کند نحو: اصبر و اعلی المحرمات و صابر و علی المفترضات و رابطوا
بالمراقبات و اقواله فی الخلوات یرفع لکم الدرجات .

هفتم - تلمیح است - و تلمیح آنستکه متکلم در اثنای کلام اشاره کند بمثل
شایعی یا با شعر مناسبی هم چنانکه حضرت امیر المؤمنین در خطبه شقشقیه اشاره فرموده
بشعر اعشی که گفته است - شتان مایومی علی کورها - و یوم حیّان اخی جابر .

هشتم - اعتراض است - و آن آنستکه در اثناء کلام جمله مذکور شود که
غرض بدون آن تمام شود نحو قوله تعالی - (فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ . وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ
لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ) - که غرض این آیه بدون **إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ** تمام میشود .

نهم - احتمال الضدین است و آن آنستکه کلام محتمل مدح و ذم هر دو باشد
همچنانکه شخصی بواحد العینی گفت لیت عینیک سواء که احتمال دارد که حمل شود
بر اینکه کاش هر دو چشم تو بینا بود و احتمال دارد که حمل شود بر اینکه کاش هر دو
چشم تو کور می بودند .

دهم - مراعات نظیر است . و آن آنستکه چند امور متوازنه متناسبه در معنی
جمع شوند نحو (وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ) .

یازدهم - مشاکله است . و مشاکله آنستکه تعبیر شود از چیزی بلفظ غیر آن
چیز باعتبار وقوع آن چیز در مصاحبت آن غیر نحو (قالوا اقترح لنا شیئاً لك نطبخه
قلت اطبخوا لی جبّة و قمیصاً) یعنی گفتند سؤال کن چیزی را که از برای تو طبخ
کنیم گفتم طبخ کنید از برای من جبه و قمیصی که در اینجا تعبیر از لفظ خیطو باطبخو
شده است باعتبار اینکه در مصاحبت نطبخه واقع شده است .

دوازدهم - تسبیق است . و آن آنستکه از برای شیئی چند صفات بر سیل

توالی ذکر شود نحو قوله تعالى - (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ
السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْإِيه) .

سیزدهم - ایهام و توریه . و آن آنستکه لفظی ذکر شود که از برای آن دو
معنی باشد یکی قریب بذهن و دیگری بعید باشد نحو قوله تعالى (الرَّحْمَنُ عَلَى
الْعَرْشِ اسْتَوَى) . که از برای استوی دو معنی است یکی قریب که استقرار است
و آن در اینجا مراد نیست و دویم استیلاء که معنی بعید آنست و آن مراد است .

چهاردهم - مزاجه . و مزاجه آنستکه در شرط و جزاء دو معنی جمع شوند
و مشترك باشند در ترتیب معنی از معانی بر هر يك از ایشان نحو ان جائنی فاكرمنى .
سمع الامير فاكرمه که در اینجا جائنی که شرط واقع شده است و سمع الامير در جزا
واقع شده است و اشتراك و ازدواج در مابین اینها واقع شده است در اینکه اکرام
بر هر يك مترتب میشود .

پانزدهم - عکس . و آن آنستکه جزئی از کلام مقدم باشد و جزئی مؤخر
بعد از آن عکس شود یعنی مقدم و مؤخر شود و مؤخر مقدم شود نحو (عاداتُ
السَّادَاتِ ساداتُ الْعَادَاتِ) و نحو (كَلَامُ الْمُلُوكِ مَلُوكُ الْكَلَامِ) و نحو قوله تعالى (يُخْرِجُ
الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيَّتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيَّتَ مِنَ الْحَيِّ) .

شانزدهم - رجوع است . و رجوع آنستکه کسی کلامی بگوید و بعد از آن
عود کند و آن را نقض کند بسبب نکته نحو فاف لهذا الدهر لابل لاهله . که در اینجا
اول اف را از برای دهرا ثبات کرده است بعد از آن آنرا نقض کرده و اثبات از برای
اهل آن کرده است از برای اشعار باینکه بدی دهر از برای بدی مردم او است .

هفدهم - استخدام است . و استخدام آنستکه از لفظی که دو معنی داشته باشد
يك معنی آن اراده شود بعد از آن از ضمیری که بآن راجع میشود معنی دیگر اراده
شود یا از يك ضمیر آن لفظ يك معنی آن اراده شود و از ضمیری دیگر معنی دیگر
اراده شود و مثال استخدام ظاهر است .

هیجدهم - تجاهل عارف است . نحو بدا باریق عن جانب الغور لامع ام ارتفعت
عن وجه سلمی البراقع .

نوزدهم - مبالغه . و آن آنستکه ادعا شود بلوغ صفتی از صفات نحو مستحیل
یا مستعد و امثال آن ظاهر است .

بیستم - تجرید است . و تجرید آنستکه از امری که صاحب صفتی باشد امری
دیگر که مثل آن باشد یعنی صاحب همان صفت باشد از آن انتزاع شود از راه مبالغه
در اتصاف امر اول بآن صفت نحو قوله تعالی لهم فیها دار الخلود یعنی از برای ایشان
در جهنم دارخلود است و شکی نیست که اصل جهنم دارخلود است لیکن از بسکه
دارخلود است گویا دارخلودی دیگر از آن منتزع شده است .

اما از وجوه تحسین لفظی - مادرا اینجا بچهارده وجه که محتاج الیه است اکتفا
می کنیم .

اول - تجنیس است . و تجنیس از حیثیتی بر سه وجه است .

۱ - تجنیس تام است . و تجنیس تام آنستکه دو لفظ متشابه باشند در نوع
حروف و عدد حروف و در حرکات و ترتیب و هیئت حروف نحو تحدیث حدیث و دو
لفظ متشابه را متجانسین میگویند و تجنیس تام را متمائل میگویند هرگاه متجانسین
از يك نوع کلمه باشند یعنی هر دو اسم یا فعل یا حرف باشند همچنانکه مذکور شد
و اگر از يك نوع نباشند آنرا تجنیس تام مستوفی مینامند نحو یزید فی کل یوم
عذاب یزید .

۲ - تجنیس محرف . و آن آنستکه متجانسین مختلف باشند در هیئت حروف
یا مختلف باشند بحرکت و سکون یا مختلف باشند بتخفیف و تشدید مثال اول جبة
البرد جنة البرد مثال ثانی نحو البدعة شرك الشرك مثال ثالث الجاهل امام فرط او مفرط .

۳ - تجنیس ناقص . و آن آنستکه متجانسین در عدد و حروف مختلف باشند
یعنی عدد حروف یکی از متجانسین زیاده از عدد حروف دیگری باشد نحو قوله
تعالی و التفت الساق بالساق الى ربك يومئذ المساق و تجنیس ناقص هم
منقسم باقسامی چند میشود که ذکر آنها از وظیفه این رساله نیست و گاه هست که

تجنیس باشد نه تصریح نحو حَلَّقت لَحیة موسی باسمه - و بهرون اذا ما قَلَّبا که اسم موسی اشاره بموسی است که تیغ باشد و آن مجانس است با موسی که اسم شخص است و مخفی نماید که امثله که مذکور شد از برای تجنیس بود که هر يك از متجانسین مفرد باشند گاه هست که احد متجانسین یا هر دو مرکب میباشند و آنرا جناس ترکیب مینامند و جناس ترکیب بر سه قسم است اول آنکه متجانسین شبیه باشند از حیثیت کتابت نه در تلفظ نحو غرک عرک فصار قصار ذالک ذلک فآخس فآحش فَعَلک فَعَلک تهدی بهدا .

دوم - آنکه متشابه باشند از حیث تلفظ نه کتابت نحو ان جئت سلعا فسل عن حيرة العلم ونحو سارفت ذرعا فذرعن مأوها الشیم و جزت نملافتم لاخوف فی الحرم .
سیم - آنکه متشابه باشند در کتابت و تلفظ هر دو نحو اذا لم یکن ملک ذاهبة فدعه فدولته ذاهبة . ذاهبه اول بمعنی بخشش است و ذاهبه دوم بمعنی غیر باقی است .
دوم - از وجوه تحسین لفظی - سجع است و سجع عبارت است از توافق دو کلمه آخر از نشر بر حرف آخر و آن بر سه قسم است :

اول - متوازی - و آن آنستکه عدد حروف دو کلمه متساوی باشند در نوع و حرف آخر هر دو متحد باشند نحو كثرة الوفاق نفاق و کثرت الخلاف شقاق .
دوم - مطرف و آن آنستکه هر دو کلمه متفق در حرف آخر باشند اما در عدد حروف مساوی نباشند نحو قوله تعالى ما لکم لا ترجون لله وقاراً وقد خلقکم اطواراً .

سیم - متوازن - آن است که در عدد حروف مساوی باشند اما متفق در حرف اخیر نباشند نحو الحمد لله غیر مفقود الانعام ولا مکفوا الافضال .

سیم - از وجوه تحسین لفظی قلب است - و آن آنستکه کلام بنحوی باشد که هر گاه آنرا مقلوب کنیم و ابتدا بحرف اخیر کنیم باز همان کلام حاصل شود نحو قوله تعالى کَلَّ فی فَلَک و قوله تعالى و ربک فکبّر و قلب در مفرد هم میباشد نحو فَنَح و حَنَف .

چهارم - از وجوه تحسین لفظی تر صیغ است . و تر صیغ آنستکه اوزان
الفاظ متساوی باشند نحو ان الابرار لفی نعيم وان الفجار لفی جحيم - اعوذ بالله منه .



هذا آخر ما اردنا ايراده في هذه العجالة نفع الله بها جميع الطالبين وجعلها
من الذخاير العائده الى في الدين بمحمد خاتم النبیین و بعلى سيد الوصیین و بعترته
الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين .